

# سخنی نیکو باید گفت درباره دیگران

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



## سخنی نیکو باید گفت درباره دیگران

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

یکی از وسائلی که خداوند برای ارتقای روحانی انسان در اختیار او گذاشته، زبان است و البته آدمی چون به اسم "یا مختار" خلق، شده مختار است که به هر نوعی از آن استفاده کند. جمال قدم در سوره الهیکل می فرماید، "أن یا لسانَ هذا الهیکل، إنا خلقناک باسمی الرحمن و علمناک ما کُنز فی البیان و أنطقناک لذکر العظیم فی الأكوان. أن انطق بهذا الذکر البدیع و لا تخف من مظاهر الشیطان لأنک خلقت لذلک بأمری المهیمن القیوم و بک ففتحنا اللسان بالبیان فیما کان و نفتح بسلطانی فیما یکون و بک نبعث السنأ ناطقة کلها تحرک بالثناء فی ملاء البقاء و بین ملاء الإنشاء... أولئک لا یمنعهم شیء عن ثناء بارئهم بهم یقومن الأشياء علی ذکر مالک الأسماء بأنه لا إله إلا أنا المقتدر العزیز المحبوب." (آثار قلم اعلی، ج 1، طبع کانادا، ص 6 / مضمون: ای زبان این هیکل، تو را به نام رحمن خداوند آفریدیم و آنچه را که در بیان به ودیعه سپرده شده آموختیم و تو را به ذکر خداوند عظیم در عالم خلقت به سخن آوردیم. به این ذکر بدیع سخن بگوی و از مظاهر شیطان هراس به خود راه مده. زیرا به امر من برای این کار آفریده شدی. به واسطه تو زبان را به بیان آنچه که بود گشودیم و به قدرت خویش در آنچه که هست می گشایم. و به واسطه تو زبانها را تماماً ناطق کنیم به نحوی که در ملاء بقا و ملاء انشاء به ثنا سخن



ORIGINAL

بگشایند... آنها کسانی هستند که هیچ چیز آنها را از ثناء پروردگارشان باز ندارد؛ اشیاء به واسطه آنها به ذکر مالک اسماء برخیزند و بگویند که نیست خدایی جز من که مقتدر و عزیز و محبوب هستم.)

بنابراین، باید قدر زبان را دانست که فقط باید به ذکر و ثنای الهی و خلقت او ناطق شود و از آنچه که نالایق است باز بماند. زیرا که حیف است زبانی که فقط باید به ذکر الهی پردازد، به آنچه که شایسته نیست آلوده شود.

ذکر الهی آنقدر عظیم و مهم است که هر کلامی شایسته آن نیست. لذا باید از هدایت خداوند سود جست و راهی یافت که چه ذکر برای او مناسب است. جمال قدم هدایت می‌فرماید: "مقصود عالم سزاوار ذکر است ولکن ذکر چه باشد و از که باشد. شکی نبوده و نیست که ذکر دون او لایق او کما ینبغی نبوده. بذلک ثبت بأن ذکره یکون قابلاً لنفسه و بیانه یکون لایقاً لذاته... سبحانه سبحانه این ایام آیتی از آیاتش افتده و قلوب جمعی را به فرح و سرور مزین داشت. باید به شکر عنایتش قیام نمود و زبان گشود...". (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج 2، ص 80)

از آن گذشته باید همیشه به ذکر الهی پرداخت. جمال قدم بنفسه المقدّس چنین می‌کرده‌اند و از بندگان نیز انتظاری جز این نمی‌رود. بنابراین، وقتی از لسان چنین انتظاری برود، نباید آلوده گردد، نباید به کلام نامطلوب پردازد، نباید به آنچه شایسته انسان نیست تکلم کند.

از طرف دیگر به بیان حضرت بهاءالله "زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمی است هلاک کننده. نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افتده را بگدازد. اثر آن نار به ساعتی فانی شود و اثر این نار به قرنی باقی ماند." (ایقان، ص 149)

پس، از زبان به دو گونه می‌توان استفاده کرد و این در اختیار انسان است که لابد عواقب و پیامدهای آن را نیز مسئولانه باید بپذیرد. یکی از مواردی که زبان را آلوده می‌کند غیبت نفوس است و ذکر عیوب ناس؛ و آن انواع مختلف دارد با اثرات متفاوت.

### غیبت به بهانه دلسوزی

گاهی اوقات بر این باوریم که خیر امرالله را می‌خواهیم و می‌نگریم، می‌جویم، تجسس می‌کنیم تا ببینیم چه کسی خطا می‌کند یا اشتباهی مرتکب می‌شود تا آن را به اندازه کوه ابوقیس بزرگ کنیم تا جلوه‌ای بی‌حد و اندازه یابد و قابل بیان شود.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "بعضی از احبّاء در سرّ سرّ مذمت یاران دیگر نمایند و اساس غیبت را در نهایت متانت وضع نمایند و اسمش را دلسوزی امرالله گذارند. البتّه کمال مواظبت را داشته باشید و جمیع را منع صریح نمایید. زیرا هیچ خصلتی مضرتّتر از این صفت عیب‌جویی نه." (اخلاق بهائی، ص 100)

اگر کسی واقعاً مقصودش حفظ مصالح امرالله باشد، و مشاهده نماید که عمل نفسی سبب وهن امرالله است، بهترین راه بیان مطلب برای مسئولین امور جامعه است و بس. دیگر جز این مسئولیتی ندارد. اما، بیان خطاهای نفوس که سبب هتک حیثیت آنها شود و اتحاد جامعه را از بین ببرد، به مراتب ضرّش برای جامعه بیشتر و لطمه‌اش شدیدتر است.

### تنزل در حدّ وحوش

انسان در حدّ واسط بین ملک و حیوان قرار دارد. اگر ترقّی نماید، فوق ملک و ملکوت مشی نماید و از ملائک محسوب گردد و اگر تنزل نماید از حیوان پست‌تر شود. وقتی در تجسّس و تفحص باشد که عیوب و نقائص و خطاهای دیگران را ببیند و برملا سازد، در واقع به پرده‌داری پرداخته است و اگر مستور دارد و پوشاند و برملا نسازد همانا از ملاء اعلی محسوب گردد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "اگر چنانچه از بعضی دوستان قصوری صادر گردید، دیگران باید به ذیل ستر پوشند و در اكمال نواقص او کوشند نه آن که ازو عیب‌جویی نمایند و در حقّ او ذلّت و خواری پسندند. نظر خطاپوش سبب بصیرت است و انسان پرهوش ستار عیوب هر بنده پرمعصیت. پرده‌داری شأن وحوش است نه انسان پر دانش و هوش." (امر و خلق، ج 3، ص 184)

ملاحظه می‌کنید که غیبت می‌تواند آدمی را تا سرحدّ وحوش، یعنی حیوانات غیراهلی، تنزل دهد و نشان دهنده خوی ددمنشی او باشد. وقتی خوی حیوانی غلبه کند، لابدّ مقام شاخ انسان مستور ماند و انسانیت او تحت الشعاع این خوی جانوری قرار گیرد. یعنی نفس اماره در کمال غلبه و تسلط مشاهده شود و چون عقل انسانی مدد فرماید، ددمنشی آدمی شدّت و حدّت گیرد و از حیوان پست‌تر شود.

### غیبت مانع ترویج امرالله

به بیان جمال قدم سه حجت بیشتر در دست خلق‌الله برای هدایت شدن به صراط امر الهی نیست. یکی از آنها زیارت مظهر ظهور است که در زمان حیات عنصری هم به سهولت میسر نبود و حال که دیگر ابداً میسر نیست. دوم آثار مبارکه است که می‌تواند مورد مطالعه قرار گیرد و فی حدّ ذاته مشحون از

حجّت و برهان است. اما سومین حجّت عبارت از احبّای الهی است که باید از آثار مبارک که تأثیر پذیرفته باشند. خلق ناظر به این تأثیر هستند و آنچه که خلاف آن مشاهده کنند به اصل امر لطمه وارد می شود. (پیک راستان، ص 13)

جمال قدم در لوحی می فرمایند، "بسا از نفوس که خود را به حقّ نسبت داده اند و سبب تضييع امرالله شده اند. اجتناب از چنین نفوس لازم. و بعضی از ناس که به مقصود اصلی در ایام الهی فائز نشده اند و رحيق معانی را از کأس بیان نیاشامیده اند، از اعمال غافلین و افعال مدّعیان متوهم شوند. چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس که به سماء ایمان ارتقا جستند به سبب اعمال و اقوال انفس کاذبه از افق عزّ احدیه محتجب ماندند... بعضی از عباد آنچه از مدّعیان محبت ملاحظه نمایند به حقّ نسبت می دهند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 305)

حال، به بیان حضرت عبدالبهاء یکی از آن موارد که مانع از ترویج امرالله است، غیبت نفوس است. هیکل مبارک می فرمایند، "اگر نوعی می شد که ابواب غیبت مسدود می شد و هر یکی از احبّای الهی ستایش دیگران را می نمود، آن وقت تعالیم حضرت بهاءالله نشر می یافت، قلوب نورانی می گشت، روحها ربّانی می شد، عالم انسانی سعادت ابدی می یافت." (اخلاق بهائی، ص 102)

### عمل شیطانی

اگر به کسی گفته شود که تو شیطانی یا از شیطان درس می گیری، شکی نیست که بسیار دلگیر خواهد شد و آن را اهانتی به خود تلقی خواهد کرد. اما وقتی کلام الهی را که دالّ بر این عمل باشد پیش روی او گذاری که خودش استنتاج نماید، شاید مبادرت به عملی که نشانی از شیطان در اوست نماید و مرتکب نشود.

جمال رحمن در لوحی با چنین نفسی سلب نسبت می فرمایند، "مَنْ يَنْسِبُ نَفْسَهُ إِلَى الرَّحْمَنِ وَيُرْتَكِبُ مَا عَمِلَ بِهِ الشَّيْطَانُ، اِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي." زیرا هدف از خلقت اهل بهاء تطهیر عالم است از کثافت نفس و هوی. (گنجینه حدود و احکام، ص 33)

حضرت عبدالبهاء صریحاً می فرمایند، "از بهائی نفسی به مذمت دیگری لب نگشاید و غیبت را اعظم خطا در عالم انسانی داند. زیرا در جمیع الواح بهاءالله مصرّح است که غیبت و بدگویی از دسائس و وساوس شیطانی است و هادم بنیان انسانی. شخص مؤمن مذمت نفسی از بیگانگان نکند تا چه رسد از آشنایان و غیبت دشمن ننماید تا چه رسد به مذمت دوست." (اخلاق بهائی، ص 103)

## غیبت کننده ملعون است

در آثار الهیه کمتر موردی پیدا می‌شود که کسی ملعون شمرده شود یا گرفتار لعنت خدا گردد. مثلاً جمال قدم لعنت خدا را نصیب ظالمین می‌فرماید، "... یأخذُ الذینهم ظلموا فی الأرض ألا لعنة الله علی الظالمین جمیعاً." (ایام تسعه، ص 298) در بیان دیگر از قلم جمال قدم نازل، "ألا لعنة الله علی الذین ظلموا علیه و علی الذینهم یظلمون فی هذه الأيام الّتی کانتِ الشمسُ فی غمامِ القدس مستورا." (همان، ص 292) در مقامی کاذبین را نیز لعنت کرده‌اند و این در موردی بوده که کذب رؤسا سبب شهادت ربّ اعلی شد: "اگر کذب رؤسا نبود ربّ اعلی به ظلم اعداء شهید نمی‌شد ... ألا لعنة الله علی القوم الکاذبین." (مائدة آسمانی، ج 7، ص 186) در مقامی لعنة خدا نصیب متجاسرین، یعنی متعدیان، شده است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "در این کور اعظم فساد مبعوض‌ترین امور است و تعدی مذموم‌ترین شئون. ألا لعنة الله علی المتجاسرین." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 6، ص 194)

حال، واژه ملعون را نیز در نظر بگیریم ببینیم در چه مواردی به کار رفته است. حضرت بهاء الله شخص منافقی را که چندین بار اظهار ندامت کرده و دیگر بار اعراض کرده بود، ملعون خطاب فرمودند، "قل یا ملعون انک لو آمنت بالله لم کفرت بعزه و بهائه و نوره و ضیائه و سلطنته و کبریائه و قدرته و اقتداره و کنت من المعرضین عن الله الذی خلقک من تراب..." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 359) در لوح مباحله نیز میرزا یحیی را ملعون ذکر کردند، "چون که میرمحمد آمد خدمت جمال الله و معروض داشت که آن ملعون را که میرزا یحیی باشد اخبار نمودم که ایشان در مسجد منتظرند که تو بیایی و اظهار حقیقت خود نمایی آن لعین ذکر کرد که امروز موقوف است قرار به روز دیگر بگذارد." (مائدة آسمانی، ج 4، ص 280) در ایقان نیز در ترجمه عبارت قرآنی که یهودیان گفتند دست خدا بسته است، بسته باد دست‌های خود ایشان و ملعون شدند به آنچه اقترا بستند، صریحاً ملعون به معنای محروم از فضل حق آمده است.

مورد دیگر هم نخر فروشی است؛ یعنی به نظر تحقیر به کسی نگرستن و او را کوچک شمردن است. در این حالت جمال مبارک می‌فرماید من با او همراه هستم و تو را که نخر می‌فروشی در وضعیت اسفناکت مشاهده می‌کنم و "العنُ علیک إلی الابد." (کلمات مکنونه عربی، شماره 25)

یکی دیگر از موارد مشهور افیون است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "أما مسألة افیون کثیف ملعون نعوذ بالله من عذاب الله." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 328)

بنابراین، ملعون شدن و مورد لعنة خدا واقع شدن در واقع به معنای محرومیت از فضل الهی است؛ محرومیت از هدایت خداوندی است. رانده شدن از درگاه ربّانی است.

حال، با توجه به موارد لعنة الله و ملعون شمرده شدن توسط حق، مقایسه کنیم که غیبت کننده نیز ملعون شمرده شده است: "لا تَنْفَسُ بِخَطَا أَحَدٍ مَا دُمْتَ خَاطِئًا وَإِنْ تَفَعَلَ بِغَيْرِ ذَلِكَ مَلْعُونٌ أَنْتَ وَأَنَا شَاهِدٌ بِذَلِكَ." (کلمات مکنونه عربی، شماره 27)

و "کیف نسیتَ عیوبَ نفسکَ و اشتغلتَ بعیوبِ عبادی. مَنْ کان علی ذلکَ فَعَلِیْهِ لَعْنَةُ مَنْیَّ." (همان، شماره 26)

حال، اگر کسی می‌خواهد در ردیف ظالمین و کاذبین و ناقضین و افیون قرار گیرد، می‌تواند غیبت نماید، عیب‌جویی کند، به خطاهای دیگران دم زند.

#### غیبت ضلالت است

همه طالب هدایت الهیه هستند و در این راه مجاهدت می‌کنند و طالب قربیت به ساحت الهی هستند. حضرت عبدالبهاء درباره قربیت الهیه می‌فرمایند، "قربیت الهیه به توجه الی الله است ... قربیت الهیه به محبت بشر است. اتفاق و اتحاد جمیع امم و ادیان است ... قربیت الهیه به مهربانی به جمیع انسان است." (خطابات مبارکه، ج 2، ص 94)

حال که به این طریق می‌توانیم مقرب درگاه الهی شویم، یعنی در جهت اتحاد و اتفاق قدم برداریم، آنچه را که نقطه مقابل آن است و سبب تفریق و تشتت است چرا باید برگزینیم؟ حضرت بهاء الله از جمله شرایطی را که شخص مجاهد "که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد" باید رعایت نماید چنین بیان می‌کنند، "غیبت را ضلالت شمرده و به آن عرصه هرگز قدم نگذارد." (ایقان، ص 149)

حضرت عبدالبهاء تصریح می‌فرمایند، "ضلالت عدم هدایت است." (مفاوضات، ص 183) جالب است که در بیان دیگری هدایت در کنار نور و ضلالت در کنار ظلمت قرار می‌گیرد. حضرت عبدالبهاء در جواب به این سؤال که خداوند در قرآن می‌فرماید "الحمد لله الذی جعل الظلمات و النور" چرا جعل ظلمات و نور را به خود نسبت داده می‌فرمایند، "ظلمت عدم نور است، وجودی ندارد. یهدی من یشاء و یضل من یشاء. وقتی هدایت نفرموده، ضلالت است." (طراز الهی، ج 1، ص 329)

بنابراین، وقتی غیبت عبارت از ضلالت باشد، کسی که به غیبت کردن می‌پردازد خود را از هدایت الهی محروم کرده و در ظلمت ضلالت قرار گرفته است. کسی که در ظلمت است چگونه می‌تواند ادعا کند که در پرتو شمس حقیقت قرار گرفته به مدارج ایمان و ایقان واصل شده است؟

### فراموش کردن خطای خود و دیدن خطای دیگران

یکی از مواردی که غیبت کننده فراموش می‌کند این است که احدی مصون از خطا نیست. حضرت بهاءالله تصریح دارند که، "عصمت کبری مخصوص حقّ جلّ و عزّ بوده و خواهد بود. احدی را از این کوثر اطهر نصیبی نبوده و نیست و جز حقّ البتّه کلّ جایز الخطا بوده و هستند." (مائده آسمانی، ج 8، ص 128) و نیز می‌فرمایند، "فی الحقیقه اگر نفسی به دیده انصاف مشاهده کند هستی و وجود و ذکر و ثنای خود را خطای عظیم مشاهده نماید تا چه رسد به اعمال و اقوال نالایقه مردوده. لذا باید ... به جبل عنایت حق متمسک شویم و از او به کمال تضرّع و ابتهال طلب نمایم تا جمیع احباب را از شئونات نفس و هوی حفظ نماید و به افق اعلی متوجه فرماید. معلوم است ممکن جایز الخطا بوده و هست." (مائده آسمانی، ج 8، ص 127)

حضرت علی می‌فرمایند، "أعقلُ النَّاسِ مَنْ كَانَ بَعِيْبَهُ بِصِيْرًا وَ عَنِ عَيْبِ غَيْرِهِ ضَرِيْرًا" (منتخب میزان الحکمه، حدیث 4711 / مضمون: عاقل‌ترین مردم کسی است که نسبت به عیب خود بینا و نسبت به عیب دیگران کور باشد.)

بنابراین، وقتی خود خاطی هستیم، چگونه می‌توانیم راجع به خطاهای دیگران صحبت کنیم؟ ضرب‌المثل معروفی است که، "خار را در چشم دیگران می‌بیند و تیر را در چشم خود نمی‌بیند" که مبتنی بر بیان حضرت مسیح است که فرمود، "چرا خسی را که در چشم برادر تو است می‌بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌بینی و چگونه بتوانی برادر خود را گویی ای برادر اجازت ده تا خس را از چشم تو بر آورم و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌بینی. ای ریاکار اول چوب را از چشم خود بیرون کن آنگاه نیکو خواهی دید تا خس را از چشم برادر خود برآوری." (انجیل لوقا، باب 6، آیات 37 به بعد)

چه کسی می‌تواند ادعا کند که مصون از خطا است؟ داستان معروفی است از حضرت مسیح که: "بامدادان باز به هیکل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشستند ایشان را تعلیم می‌داد. که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود پیش او آوردند و او را در میان بر پا داشته بدو گفتند، ای استاد این زن در عین عمل زنا گرفته شد و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان

سگن‌سار شوند؛ اما تو چه می‌گویی. و این را از روی امتحان بدو گفتند تا ادعایی بر او پیدا کنند. امبا عیسی سر به زیر افکنده به انگشت خود بر روی زمین می‌نوشت. و چون در سؤال کردن الحاح می‌نمودند، راست شده بدیشان گفت، "هر که از شما نگاه ندارد اول بر او سنگ اندازد. و باز سر به زیر افکنده بر زمین می‌نوشت. پس چون شنیدند از ضمیر خود ملزم شده از مشایخ شروع کرده تا به آخر یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند." (انجیل یوحنا، باب 8، آیات 1-11)

گویند چهار نفر به نماز ایستاده بودند. نفر اول حرکتی کرد که نمازش باطل شد. نفر دوم به او گفت که نمازت باطل شد. نفر سوم به دومی گفت خودت را چه می‌گویی که وسط نماز حرف زدی و نمازت باطل شد. نفر چهارم گفت شکر خدا که من چیزی نگفتم!!

جالب است که در این زمینه ضرب‌المثل‌های بسیاری ساخته شده است که نگاهی به آنها خالی از لطف نخواهد بود:

آب صدای شرشر خودش را نمی‌شنود

آبکش به افتابه می‌گه دوسوراخه

آدم قوزی قوز خودش را نمی‌بیند

آینه‌اش را گم کرده است

اگر دریا صدای خودش را بشنود زهره ترک می‌شود

چون خود همه عیبی، چه کنی عیب کسان فاش

دنیا را بین چه فنده، کور به کچل می‌خنده

دیگ به دیگ گوید رویت سیاه

سیر را باش که طعنه به پیاز می‌زند

طعنه‌داران طعنه بر ما می‌زنند

عیب خود را کسی نمی‌بیند



عیبی به عیب خود نرسیدن نمی‌رسد

کور خود است و بینای مردم

هر که عیب خویش بیند از همه بیناتر است.

بنابراین، باید قدری انصاف داد و طبق بیان "حاسب نفسک فی کلّ یوم بل فی کلّ حین قبل أن تُحاسب" عمل کرد تا ببینیم آیا مشمول این بیان حضرت بهاء‌الله می‌شویم یا خیر: "اگر نفس ناری غلبه نماید به ذکر عیوب خود مشغول شوید نه به غیبت خالق من. زیرا که هر کدام از شما به نفس خود ابصر و اعرفید از نفوس عباد من." (کلمات مکنونه، فقره 66)

از آن گذشته، همین دیدن خطاهای دیگران سبب می‌شود خطاهای ما نیز برملا شود. این نصّ جمال مبارک است که می‌فرمایند، "بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن و عویل بر میار. یعنی بد مگو تا نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان تا عیب تو بزرگ ننماید و ذلّت نفسی مپسند تا ذلّت تو چهره نگشاید." (ادعیه حضرت محبوب، ص 449)

### مجازات افکار

این نکته بسیار حائز اهمیت است که بدانیم، به بیان حضرت عبداله‌بهاء، "غیبت صفت سقیم‌الافکار است نه ابرار و خودپسندی از خصائص اغیار است نه یار." (اخلاق بهائی، ص 104)

افکار فی حدّ ذاته اگر تقویت شوند مستوجب مجازات خواهند بود. چه که مانع از ارتقاء روح می‌شوند و همان مجازات انسان است. چه که با ارتقاء روح می‌توان به ساحت قرب الهی رسید. حضرت عبداله‌بهاء می‌فرمایند، "صرف نیت اگر چنانچه در تصوّر و تصمّم قوی باشد آن را نیز مجازات به یک درجه مقدّر است. ولی تصوّرات و اهیه که از قبیل اوهام است مجرد خطورش از حصول فتور است. این تصوّرات را مجازاتی در کار نه." (مائدۀ آسمانی، ج 2، ص 60)

بنابراین، وقتی نسبت به شخصی تصوّری به ذهن انسان راه یابد و بعد آن را تقویت کند تدریجاً به یقین تبدیل شود و شروع به قضاوت درباره او کند. به عبارت دیگر، این گمان را در عربی "ظنّ" گویند که در قرآن کریم نهی اکید شده است، "یا ایها الذّین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظّنّ إنّ بعض الظّنّ اثمّ و"

لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبُ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ  
تَوَّابٌ رَّحِيمٌ" (سوره جرات، آیه 12)

توجهی به این آیه نشان می‌دهد که مقصود از "ظن" غیبت کردن و غیبت شنیدن در آن واحد و قضاوت کردن درباره دیگران است. از حضرت رسول درباره این آیه سؤال شد. در جواب فرمودند، "من قال و من یسمع کلتیهما فی النار." (جامع الصغیر جلال الدین سیوطی، چاپ مصر، صفحه 156)

شنیدن غیبت سبب نحوودت می‌شود. حضرت عبداله‌اء تصریح دارند که، "ثمری جز نحوودت نیارد... چنان غبار بر قلوب نشیند که دیگر نه گوش شنود و نه چشم حقیقت را بیند." (اخلاق بهائی، ص 101)

بنابراین، وقتی تفکرات نامطلوب به ذهن خود راه می‌دهیم، هم غیبت می‌کنیم و هم غیبت می‌شنویم. در واقع هر دو خطا را با هم مرتکب می‌شویم. بعد آن را ملاک قضاوت قرار می‌دهیم. یک نفر برای برگزاری جشنی مخارج باهظه می‌کند. دیگری آن را نشانه اسراف می‌داند و نزد سومی انتقاد می‌کند. نفر سوم دو گونه جواب تواند داد. یا بگوید از کجا می‌دانی که چند برابر همین مخارج را صرف فقرا و نیازمندان نکرده است؛ یا آن که او را تأیید کرده تشویق به زیاده‌گویی نماید و چنان تأثیر بر ساده‌دلان گذارد که آتش فتنه و فساد شعله‌ور گردد.

حال، این قضاوت کردن درباره دیگران می‌تواند به صور مختلف باشد. ما هیچ آگاهی درباره رفتار انسانها و علت آن نداریم. فقط ظاهر را مشاهده کرده به داوری می‌نشینیم و بر مبنای آن داوری سخن می‌گوییم و حتی اگر بر زبان هم نیاوریم، طبق بیانی که از حضرت عبداله‌اء نقل شد، اگر آن تصور را در ذهن خود تقویت کنیم، مرتکب خطا شده‌ایم و مجازات به آن تعلق می‌گیرد.

اگر با دید انتقادی ناظر به افعال دیگران باشیم، هر کار بکنند مورد انتقاد قرار خواهیم داد. ارنستو چه‌گوارا سخن زیبایی دارد. او گوید، "دستم بوی گل می‌داد، مرا به جرم چیدن گل محکوم کردند اما هیچ کس فکر نکرد شاید من شاخه گلی کاشته باشم." همین انتقادها را به جمع اهل بهاء وارد دانند. اگر محبت کنید گویند برای جلب و جذب دیگران است، اگر محبت نکنید می‌گویند اهل بهاء تماماً نفوسی فاقد شفقت هستند. اگر در جوابشان سخنی گویند، گویند انتقادناپذیرند؛ اگر جواب نگویند گویند جوابی ندارند که بدهند. اگر خرج کنید لابد پول بی حساب از جایی برایتان می‌رسد؛ اگر خرج نکنید، بیچاره و فقیر هستید که حتی دیگر بهائیان هم به یاریتان نمی‌شتابند. اگر به دیدار یکدیگر شتابید، لابد در

حال دسیسه و توطئه هستید؛ اگر به دیدار یکدیگر نروید، لابد با همدیگر اختلاف دارید که چشم دیدن هم را ندارید. اگر به کود کافی که در کوچه‌ها به بازی مشغولند و هیچ سرگرمی دیگری ندارند کمک کنید که علمی بیاندوزند یا هنری فرا بگیرند لابد قصد جذب آنها را به سوی خود دارید و اگر بی‌اعتنا باشید لابد به هیچ بنی بشری جز خودتان و فرزندان خود اهمیت نمی‌دهید.

حال، اگر ما هم درباره دیگران داوری کنیم، دقیقاً همان کاری را می‌کنیم که دیگران در حق ما روا می‌دارند. حضرت مسیح می‌فرماید، "داوری مکنید تا بر شما داوری نشود و حکم نکنید تا بر شما حکم نشود." (انجیل لوقا، باب 6، آیه 37)

بدین لحاظ است که به بیان حضرت عبدالبهاء، "هر نفسی را باید نظر به آنچه در او ممدوح است نمود. در این حالت انسان با جمیع بشر الفت تواند. اما اگر به نقائص نفوس، انسان نظر کند کار بسیار مشکل است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 3، ص 399)

در این مقام به یک نکته دیگر نیز باید توجه داشت. کسی که نزد ما آید و غیبت نفس دیگر کند، چون نزد شخص دیگری برود غیبت ما را خواهد کرد. حداقل تضمینی وجود ندارد که چنین نکند. در این مقام شاید این شعر سعدی به بهترین وجه گویای موضوع باشد:

رفیقی که شد غائب، ای نیکام دو چیز است از او بر رفیقان حرام

یکی آن که مالش به باطل خوردند دوم آن که نامش به زشتی برند

هر آن کو برد نام مردم به عار تو چشم نکوگویی از وی مدار

که اندر قفای تو گوید همان که پیش تو گفت از پس مردمان

کسی پیش من در جهان عاقل است که مشغول خود وز جهان غافل است

بدگویی جنود ملأ اعلی

گویند شخصی نزد جناب ابوالفضائل آمد و شروع به بدگویی از احبای الهی نمود. ایشان سکوت فرمودند. سرانجام به شخص غیبت کننده گفتند، "آیا شما حضرت بهاءالله را رب الجنود می‌دانید؟" مخاطب که با شور و هیجان بدگویی کرده و انتظار دیگری از جناب ابوالفضائل داشت بسیار متحیر شد که این سؤال ایشان چه ربطی به موضوع دارد. پس آهسته جواب داد، "بله؛ ولی مقصود شما چیست؟"

ایشان گفتند، "وقتی حضرت بهاء‌الله ربّ الجنود باشند، پس احبای الهی جنود حضرت بهاء‌الله هستند. شما چطور بدگویی جنود حضرت بهاء‌الله را می‌کنید؟" مخاطب بسیار شرمنده شد و سکوت اختیار کرد.

### فایده غیبت

انسان عاقل کار بی‌ثمر نمی‌کند و سخن بی‌پوده نمی‌گوید. چنین عمل و سخنی نشانی از یاوه‌گویی دارد. گویند شخصی نزد سقراط آمد و گفت: می‌دانی راجع به شاگردت چه شنیده‌ام؟ سقراط پاسخ داد: لحظه‌ای صبر کن. آیا کاملاً مطمئن هستی که آنچه که می‌خواهی بگویی حقیقت دارد؟ مرد گفت: نه، فقط در موردش شنیده‌ام. سقراط گفت: آیا خبر خوبی است؟ مرد پاسخ داد: نه، برعکس، خبر نامطلوبی است. سقراط گفت: آیا آنچه که می‌خواهی بگویی، برایم سودمند است؟ مرد گفت: نه واقعاً. سقراط گفت: اگر می‌خواهی به من چیزی را بگویی که نه حقیقت دارد، نه خبر خوبی است و نه حتی سودمند است، پس چرا اصلاً آن را به من می‌گویی؟ مرد که با کلی شور و هیجان نزد سقراط آمده بود، زبان در کام کشید و رفت.

### غیبت برملا کننده اخلاق گوینده است

سخنان هر فردی از درون او سرچشمه می‌گیرد و مبنای آن تربیت او، تفکرات و دیدگاه‌های او، نگاهش به دیگران، از بالا به پایین یا بالعکس، تلاش او برای یافتن صفات ممدوحه یا مذمومه و غیره است. بنابراین، گویای خُلق و خوی خود او است. مثالی در این زمینه می‌تواند گویا باشد:

گویند وقتی پیامبر اسلام به مدینه ورود فرمود، یکی از اهالی نزد آن حضرت آمده عرض نمود، "یا رسول‌الله اهالی این شهر بسیار مردمان خوب و خوش‌فطرتی هستند و خوب شد که شما به این جا تشریف آوردید." پیغمبر فرمودند، "راست می‌گویی." کمی بعد شخص دیگری آمده گفت، "ای پیغمبر خدا مردمان این شهر بسیار رذل و فرومایه و بداخلاقند. حیف از شما که به این جا تشریف آورده‌اید." پیغمبر به او هم فرمود، "راست می‌گویی." یکی از اصحاب که حاضر بود از این که پیغمبر دو قول مخالف را تصدیق کرده بود متعجب شده و سبب آن را پرسید. پیغمبر جواب داد، "این دو نفر هر کدام مطابق اخلاق و روحیات خودشان درباره اهالی حکم کردند و هر صفتی که خودشان داشتند دیگران را هم همانطور فرض کردند. به این جهت قول هر دو آنها صادق بود." (اخلاق بهائی، ص 104)

### غیبت هادم اتحاد است

در این نکته تردیدی نیست که حضرت بهاء الله برای اصلاح عالم در این عالم نزول اجلال فرموده‌اند و تصریح دارند که "جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند." (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، شماره 109) و در این نکته نیز تردیدی نیست که هر کس بعد از شروع اصلاح عالم، که با ظهور مظهر الهی آغاز شده، فساد نماید، یعنی بر خلاف اراده او قدمی بردارد، با او قطع نسبت می‌شود. جمال قدم می‌فرمایند، "ایّا کم أن تُفسِدوا فی الأرض بعد اصلاحها. من أفسدَ إنّه لیس منّا و نحن برأء منه..." (اقدس، بند 64) و در این مطلب نیز تردیدی نیست که اصلاح عالم فقط با اتّحاد و اتّفاق میسر است زیرا نصّ جمال ابهی است که، "اصلاح عالم و راحت امم ... ظاهر نشود مگر به اتّحاد و اتّفاق." (مجموعه اشراقات، ص 279)

حال، اگر نفسی در جهت مخالف اتّحاد و اتّفاق قدم بردارد و سخنی بگوید و مرتکب عملی شود، آیا ثمره‌اش جز این است که خداوند با او سلب نسبت می‌کند؟ یکی از آن موارد غیبت است. حضرت عبداله‌بهاء صریحاً می‌فرمایند، "اگر نفسی غیبت نفسی نماید این واضح و مشهود است که ثمری جز خمودت نیارد. اسباب تفریق است و اعظم وسیله تشتیت." (اخلاق بهائی، ص 101)

غیبت ما را مانند دیگرانی می‌کند که غیبت ما را می‌کنند

اگر کسی غیبت ما را بکند سخت برآشفته می‌شویم و اگر هم واکنش تندی نشان ندهیم، به هر حال دلگیر خواهیم شد. ولی وقتی خودمان به این عمل مبادرت نماییم، ابداً تصوّر نمی‌کنیم که سبب دلگیری کسی را فراهم کرده باشیم. در اینجا چند نکته نهفته است.

اول آن که وقتی کسی غیبت ما را بکند و ما نیز غیبت او را بکنیم، مانند او خواهیم شد. حضرت بهاء الله در سوره‌الدّم خطاب به جناب نبیل زرنندی، وقتی که روش تبلیغ را به او تعلیم می‌دهند، می‌فرمایند: "إن یغتبک نفسُ أنت لا تفعل به کما فعل لئلاً تكونَ مثله ثمّ أعرض عنه و توجهَ إلى خباء القدس فی هذا السّرادق المقدّس المرفوع." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 61 / مضمون: اگر کسی غیبت تو را کرد تو مانند او عمل نکن مبدا مثل او شوی. پس از او روی برگردان و به سرپرده قدس توجه نما.)

دوم آن که ایجاد حزن در دل کسی می‌شود که غیبت او بر زبان جاری شده است. در خصوص نهی از محزون کردن دیگران حضرت ربّ اعلی و جمال ابهی تأکیدات بسیار دارند. در لوح قناع می‌فرمایند، "لو تمشی بلا حذا و تنام بلا وطا و تنوح فی العراء، لخیر لک من أن تحزن من آمن و هدی." (مجموعه

الواح طبع مصر، ص 77 / مضمون: اگر پای برهنه راه بروی، بدون فراش بخوابی و در بیابان گریه و زاری کنی برای تو هراینه بهتر از آن است که کسی را که ایمان آورده و هدایت شده محزون سازی.

در لوحی خطاب به جناب زین‌المقرئین می‌فرمایند، "یا قوم اذکروا العباد بالخیر و لاتذکروهم بالسوء و بما یتکدر به أنفسهم. ذکر سوء هم در این سنه نهی شده چه که لسان از برای ذکر حق است. حیف است به غیبت بیالاید و یا به کلماتی تکلم نماید که سبب حزن عباد و تکدر است." (مائده آسمانی، ج 4، ص 366)

حضرت اعلی برای کسی که سبب حزن دیگری شود نوزده مثقال طلا دیه تعیین کرده‌اند. (بیان فارسی، واحد 7، باب 18) حضرت بهاء‌الله ادای این دیه را معاف فرمودند (اقدس، 148) ولی نهی از محزون کردن به قوت خود باقی و برقرار است. حضرت عبدالهء صریحاً منع فرموده‌اند، "مبادا خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حق شخصی چه یار و چه اغیار، چه دوست و چه دشمن زبان به طعنه گشایید... زنهار زنهار از این که نفسی خاطری بیازارد ولو بدخواه و بدکردار باشد." (منتخباتی از مکاتیب، ج 1، ص 71)

لطمه سوم آن است که امواج محبت بین قلوب را متوقف می‌سازد. یعنی بالاترین لطمه‌ای که می‌توان به جامعه‌ای وارد کرد همین است. جمال قدم می‌فرمایند، "قل یا احباءالله لاتعملوا ما یتکدر به صافی سلسبیل المحبة و ینقطع عرف المودة لعمری قد خلقتم للوداد لا للضعیفه و العناد." (لوح حکمت، مجموعه الواح طبع مصر، ص 81)

حال ببینیم حضرت ولی امرالله در این مورد چه می‌فرمایند: "نمی‌دانید که آثار و علائم عدم صفا در قلوب مؤمنین بلکه ادنی شائبه دلتنگی و برودت و اغبرار در جمع احباب چقدر اسباب خلل و توهین و تزییف این امر است و علت نجلت و حیرت و شرمساری این عبد و به چه حدی مضر و مخالف مبدأ اساس شریعة‌الله. چون سم نافع، ولو اثراتش فوراً در نزد عموم نمایان و مشهود نگردد روح نباض هیكل امرالله را از جلوه و نفوذ باز دارد و به تدریج منعدم سازد، تمام اقدامات و مجهودات این سنین متوالیه را از هر گونه ثمر و نتیجه و اثری ممنوع و محروم دارد و گروه مقبلین و طالبین را هزار فرسنگ از این معین حیات و سبیل نجات دور نماید و مشمئز سازد؛ حقیقت ساطعه مشعشعه این آئین مقدس را در انظار جمهور، علی‌الخصوص در نظر متفرسین و ممیزین و دانشمندان عالم، به ظلمات اوهام تبدیل نماید و حرمت و امتیاز و شرافت و حلاوت امر بهائی را حتماً و متدرجاً از نظر یار و اغیار محو و زائل کند و محن و بلایا و متاعب لاتحصای قدماء احباء و مؤسسین و شهدای این امر عزیز را عاقبت هدر دهد و

بدر خلاف و شقاق و فساد را در مراکز امریه پی در پی ایجاد نماید و در نظام و پیشرفت محافل روحانیه، که الیوم اسّ اساس بیوت عدل الهی است و یگانه محور و مرجع شئون امریه، خللی عظیم و تزعزعی شدید فراهم آورد... (توقعات مبارک که 1922-1926، ص 186)

### غیبت خاموش کننده چراغ دل است

قلب انسان متعلق به او نیست. محلّ و مکان تجلّی الهی است. لذا حق ندارد در آن تصرف نماید و یا آن را آلوده سازد. قلب انسان او را به رسیدن به سلطنت باقی جاودانی سوق می‌دهد. قلب انسان پذیرای گل عشق است. می‌فرماید، "جمیع آنچه در آسمانها و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را که محلّ نزول تجلّی جمال و اجلال خود معین فرمودم." (کلمات مکنونه فارسی، فقره 27)

بنابراین، باید قلبی پاک و منیر و عاری از هر آلودگی و شائبه‌ای داشت تا محلّ نزول تجلّی جمال الهی باشد. یکی از موارد آلوده کننده قلب "غیبت" است. صریح بیان مبارک است که، "غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند." (ایقان، ص 50-149)

غیبت به تنهایی این کار را نمی‌کند بلکه آلوده کننده‌های دیگر را به قلب راه می‌دهد. خودبینی، خودخواهی، استکبار، کینه، دشمنی، عناد، میل به تحقیر دیگران، میل به سرنگونی دیگران، تلاش برای شکستن دیگری، حسادت و موارد دیگری نیز تدریجاً به سرای قلب وارد می‌شوند و طولی نمی‌کشد که دلی بغایت کثیف خواهیم داشت و عجیب این است که اینگونه نفوس "در کمال راحت در ارض غفلت اقامت" نموده‌اند "و خود را هم از دوستان خالص محسوب" داشته‌اند. خود را به دلائل خدماتی که انجام می‌دهیم مقرب درگاه الهی می‌دانیم و به عبارت "فباطل ما أنتم تظنون" مخاطب می‌شویم.

### غیبت عامل رسوایی

اهل بهاء باید به مقامی واصل شوند که نفس عمل مجازات عمل شود. یعنی وقتی مرتکب خطایی می‌شوند احساس کنند که ارتکاب خطا نوعی مجازات آنها است چه مانع از ترقّی روح آنها می‌شود. حال، اگر وضعیت جامعه به جایی برسد که نگاه موافقی نسبت به غیبت کننده نداشته باشند، این صفت مذموم به خودی خود از بین خواهد رفت. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "امیدم چنان است که احبّای الهی به کلّی از غیبت بیزار شوند و هر یک ستایش یکدیگر نمایند و غیبت را سبب نقصت الهی بدانند تا به درجه‌رسد که هر نفسی اگر کلمه‌ای غیبت نماید در بین جمیع احبّاء رسوا شود. زیرا

مبغوض‌ترین اخلاق عیب‌جویی است. باید تحرّی مدایح نفوس نمود نه تجسّس عیوب نفوس." (اخلاق بهائی، ص 102)

چه باید کرد؟

چند کار می‌توان انجام داد یکی ذکر محاسن نفوس و مدایح افراد به نحوی که مستمعین را خوش آید و شادمان شوند و قلب حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء مسرور گردد؛ و دیگران نیز واقف شوند که در میان نفوس انسانی افرادی حائز صفات عالیّه یافت می‌شوند و می‌توان از آنها آموخت. دیگر آن که می‌تواند ستّاریت داشت؛ یعنی خطاهای دیگران را مستور نگه داشت. سوم نهی از غیبت.

درباره ستّایش از دیگران حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "اگر نفسی به ستّایش دیگری پردازد و به مدح و ثنا لسان بگشاید مستمعین به روح و ریحان آیند و به نفحات‌الله مهتّز گردند. قلوب را فرح و سرور آید و ارواح را بشارت احاطه کند که الحمدلله در ظلّ کلمه الهی نفسی پیدا شده که مرکز فضائل عالم انسانی است و مظهر عواطف و الطاف حضرت رحمانی؛ روحی روشن دارد و زبانی ناطق در هر انجمن. روحی پرفتوح دارد و جانی مؤیّد به نفحات حضرت رحمن. حال، کدام یک خوشتر و دلکشتر. قسم به جمال الهی که چون خبر یاران شنوم قلب به نهایت روح و ریحان آید و چون اشاره‌ای از کدورت دوستان بپیم در نهایت احزان مستغرق گردم. این است حالت عبدالبهاء دیگر ملاحظه فرمایید که چه باید و چه شاید." (حیوة بهائی، ص 175)

ستّاریت

ستّاریت از اهمّ مواردی است که طلعات مقدّسه توصیه بل امر فرموده و خود را سرمشق عباد قرار داده‌اند. حضرت بهاء‌الله هتک استار را دوست ندارند. جمال قدم می‌فرماید، "ستّاریت حق به شأنی غلبه نموده که اگر صد هزار بار از نفسی خطا مشاهده شود ابداً ذکرش از قلم امر جاری نه. بلکه عفو فرموده مگر نفسی که اعراض از حق نموده‌اند." (امر و خلق، ج 3، ص 180)

اگرچه ستّاریت حق ممکن است سبب غفلت افراد و اشتباه آنها شود و تصوّر کنند حق غافل است. این است که جمال قدم در مقام دیگر می‌فرماید، "بسا از نفوس که ارتکاب نمودند آنچه را که منهی بوده و مع علم به آن از حقّ جلّ فضلّه اظهار عنایت و مکرمت بر حسب ظاهر مشاهده نموده‌اند. این فقره را حمل بر عدم احاطه علمیه کرده‌اند. غافل از آن که اسم ستّارم هتک استار را دوست نداشته و رحمت سابقه حجبات خلق را ندیده." (همان، ص 181)



در این مقام وقتی انسان ناظر به قصور خود باشد، قصور دیگران را نیز مستور می‌دارد. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "عبدالبهاء تا تواند دیده خطاپوش خواهد و ستر نماید. زیرا بیش از کل خود را گنهکار بیند و عاجز و قاصر در عبودیت پروردگار. لهذا چون به قصور خویش مشغول به خطیات دیگران نپردازد و همواره طلب عفو و غفران نماید و استدعای فضل و احسان. اگر چنانچه از نفسی قصوری حاصل و من به مهربانی با او رفتار نمایم این نه از غفلت است بلکه چون به قصور خود معترفم و به حال خود ملتفت تعرض به دیگری ننمایم." (همان، ص 182)

در این مقام سکوت نیز ممدّ احوال است. حضرت عبدالبهاء هدایت می‌فرماید، "خاطری نیازاید و کلمه سوء بر زبان نرانید. اگر از کسی فضائل عالم انسانی و سلوک در رضای الهی مشاهده کنید تجید کنید و الا صمت و سکوت اختیار نمایید." (امر و خلق، ج 3، ص 185)

البته در اینجا باید نکته‌ای را مشخص نمود. گاهی اوقات ستّاریت ممکن است به ضرر شخص دیگری منجر شود. حضرت عبدالبهاء در اینجا ستّاریت را جایز نمی‌دانند. می‌فرماید، "مقصود از خطاپوشی خطایی است که ضررش به خود آن شخص است. و اما اگر ضررش به غیر رسد و آن غیر مظلوم واقع گردد، شخص خطاپوش هر چند در حقّ متعدّی و ظالم خیر نموده ولی در حقّ متعدّی علیه مظلوم ظلم کرده. مثلاً شخص ظالم شخص مظلوم را زخم زند؛ انسان نباید این خطا را بیوشد بلکه باید شهادت و خبر دهد یا نفسی معاذالله تعدّی و جفا بر نفسی نماید البته نباید این خطا را ستر نمود. باید نصیحت کرد و اگر از نصیحت راجع نشد باید شهادت داد." (امر و خلق، ج 3، ص 6-185)

و اما نهی از غیبت

ملاحظه کردیم که شخص خطاکار را باید نصیحت نمود. ولی گاه از این و آن شنیده می‌شود که ما امر به معروف و نهی از منکر نداریم و لذا حق نداریم به کسی بگوییم که چه کاری خوب است و چه کاری نامطلوب. اما، جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء کراماً تأکید کرده‌اند که ناس مُذکر لازم دارند. پس تذکری که دوستانه باشد و نه حالت تعرض. زیرا نصّ کتاب اقدس است که، "لا یعترض أحدٌ علی أحدٍ... هذا ما نهیتُم عنه فی کتابِ کان فی سرادق العزّ مسطوراً" (بند 73) و در لوح برهان از قلم جمال ابهی نازل، "لیس لاحد ان یعترض علی نفس فیما ورد علی امر الله ینبغی لکلّ من توجه الی الأفق الأعلى ان یتمسک بجبل الاصبطار و یتوکل علی الله المهیمن المختار" (مجموعه الواح طبع مصر، ص 61 / مجموعه الواح نازله بعد از اقدس، ص 130)

اما، حضرت عبدالبهاء تصریح دارند که باید از غیبت کردن جلوگیری نمود. البته کسی متعرض کسی نمی‌شود، ولی تذکر می‌تواند مفید واقع شود. در بیانی از طلعت میثاق نازل، "ابداً نباید نفسی کلمه‌ای و اشاره‌ای غیرلایق نسبت به احدی از احباءالله اظهار دارد... نهایت دقت را در منع از این خصلت بنمایند و ابدأً نگذارند احدی جز ستایش از زبانش جاری گردد." (اخلاق بهائی، ص 100)

حال، چگونه باید این ممانعت را به عمل آورد که سبب کدورت نشود و جنبه تعرض به دیگری را نداشته باشد؟ در بیان دیگر نحوه این ممانعت را بیان می‌فرمایند: "اگر چنانچه نفسی غیبت دیگری کند مستمعین باید در کمال روحانیت و بشاشت او را منع کنند که از این غیبت چه ثمری و چه فایده‌ای. آیا سبب رضایت جمال مبارک است یا علت عزت ابدیه احبای الهی؛ آیا سبب ترویج دین‌الله است و یا علت تثبیت میثاق‌الله. نفسی مستفید گردد و یا شخصی مستفیض. لا والله بلکه چنان غبار بر قلوب نشیند که دیگر نه گوش شنود و نه چشم حقیقت را بیند." (اخلاق بهائی، ص 101)

طلعت میثاق هدایت می‌فرمایند: "سؤال فرموده بودید که اگر قصوری سری از نفسی صادر و شخصی دیگر تشهیر دهد چگونه است. البته به قدر امکان باید ستر نماید و به چشم خطاپوش پوشد و نصیحت نماید. إِنَّ اللَّهَ سَتَّارٌ لِّعُيُوبٍ عِبَادِهِ." (امر و خلق، ج 3، ص 185)

## کلام آخر

ما همواره برای غیبت کردن معاذیری داریم. در کلام آخر به ذکر مثال‌هایی از این عذرها پرداخته می‌شود.

- ذکر صفت: گاه وقتی میل به غیبت کردن غلبه می‌کند به این دستاویز متمسک می‌شویم که قصد غیبت کردن ندارم، فقط می‌خواهم صفات فلانی را بیان کنم. گویی صفات فلان شخص را آنقدر خوب می‌شناسد که می‌خواهد برای شخص ثالث بیان کند.
- جلوی خودش هم می‌گویم: گاه برای آن که شانه از زیر بار مسئولیت ارتکاب این خطا خالی کنیم، با یک عبارت "جلوی خودش هم می‌گویم" خودمان را آسوده می‌کنیم. در حالی که وقتی غیبت شوند حضور نداشته باشد امکان دفاع از خویش را ندارد و حتی از او زائل می‌شود و این نوعی حق‌الناس است که پایمال شده و غیبت کننده باید جوابگوی حق باشد. چه که حق از حقوق بند گانش نمی‌گذرد مگر آن که ادا شده باشد.
- غیبتش نباشد: عبارت "غیبتش نباشد" بسیار رایج است. شخصی مایل است که غیبت دیگری را بکند ولی در ضمن مایل نیست کلامش غیبت محسوب شود. لذا از عبارت "غیبتش نباشد" استفاده می‌کند و مقصودش این است که من قصد غیبت کردن ندارم، ولی ملزم هستم این نکات را ذکر کنم.

- از او بعید است: این عبارت نیز مستمسکی است برای بیان خطاهای فردی که میل داریم در کنار کلیه محاسنش عیبی یا نقصی را به او نسبت دهیم و به این ترتیب او را قدری، به اصطلاح، از چشم دیگران بیاندازیم. البته عبارت "اصلاً انتظار نداشتم" نیز با همان مقصود به کار می‌رود.
  - به ما چه ربطی دارد: این مورد نیز بسیار شنیده می‌شود. شخصی غیبت دیگری را می‌کند و بعد می‌گوید، اصلاً به ما چه، به ما که ربطی نداره؛ مگر من سر پیازم یا ته پیاز؟
  - والله دلم می‌سوزه: این عبارت یعنی بنده صرفاً دلسوزی می‌خواهم بکنم و الا قصد بدگویی کسی را ندارم. حال، این دلسوزی به حال غیبت شونده است یا به حال جامعه، فرقی ندارد. به هر حال ایشان دلسوز است و مایل است به این ترتیب خطایی را بر ملا سازد.
  - از حالا گفته باشم یا "بعداً نگویند که نگفتی": این یعنی من به عنوان "علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد" حرفم را می‌زنم. بعد شروع به گفتن صفات مذموم فرد غایب می‌کنند و آنچه دل تنگشان می‌خواهد می‌گویند.
  - نگاهش کن!: این یکی که چنان است که گوینده اصلاً بار غیبتی آن را احساس نمی‌کند و این در زمانی است که شخصی سخنی گوید یا حرکتی نماید و فرد دیگری نگاه انتقادی به او داشته باشد و به شخص ثالثی اینگونه بگوید. اگر هم جواب بشنود که غیبت کار خوبی نیست، بلافاصله انکار می‌کند که من که چیزی نگفتم، فقط گفتم نگاهش کن!
  - فکر می‌کند من نمی‌فهمم: در اینجا برای آن که ثابت کنیم زرنگ و باهوش هستیم، میل داریم آنچه را که جزوا کتشافات داهیانیه و هوشمندانه خود می‌شماریم بیان کنیم ولو این که به زبان دیگری تمام شود. با افتخار هم می‌گوییم، "گان می‌کند من نمی‌فهمم."
- به هر تقدیر، هیچ یک از این موارد رافع مسئولیت نیست و ما در مقابل حق و خالق جوابگو هستیم که چرا لسان به غیبت آلودیم. زبانی که حق می‌فرماید، "مخصوص ذکر من است به غیبت می‌آلاید."